



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و شصتم





خانم لیلا



خلاصه غزل ۲۵۸ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور

گر بِنَخُسِبی شبی ای مَه لقا
رو به تو بِنماید گنج بقا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

-مَه لقا: ماهِ رو، زیبارُ خسار

ای هشیاری انسانی زیبا صورت که از جنس اَلست هستی و در تمام انسان‌ها به صورت واحد وجود داری، اگر در این شب دنیا یعنی تا زمانی که در این جسم هستی، در ذهن ن خوابی و با فرم‌های ذهنی همانیده نشوی، گنج بقا یا زنده شدن به بی‌نهایت خداوند به تو رو می‌کند و خودش را نشان می‌دهد.

نکته ۱:

گنج بقا یا گنج حضور، مستقر شدن در این لحظه ابدی به اندازه بی‌نهایت و فارغ شدن از توهم ذهنی گذشته و آینده است که با فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان به دست می‌آوریم.

نکته ۲:

عده‌ای از انسان‌ها در توهم ذهن معتقدند که قیامت پس از مرگ رخ می‌دهد، در حالی که قیامت که بلند شدن روی پای زندگی و زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداست، حین زنده بودن در شب تن صورت می‌گیرد، نه قبل یا بعد از مرگ.

نکته ۳:

شب همان مدت زندگی هشیاری مان در تن ما از ثانیۀ صفر تا مرگ جسمی است و از وقتی در شکم مادر هستیم، داریم وارد شب می شویم. معنای شب این است که به عنوان روح یا هشیاری یا امتداد خدا نمی توانیم از این جسم خارج شویم و در اختیار خداوند هستیم.

نکته ۴:

حادث چیزی است که قابل تغییر است و مدام اتفاق می افتد. جنس ذاتی ما که با خداوند و آلت یکی است تغییر نمی کند، اما جسمی که در شکم مادر می سازیم حادث است زیرا تازه ساخته شده است. تمام همانیدگی ها، هیجانات، باورها و به خصوص دردها حادث هستند.

نکته ۵:

ما چون به حادث‌ها توجه داریم یادمان رفته که جنس خداوندی ما و خواص آن مانند عشق، جاودانگی، بی‌نهایت بودن، بی‌نیازی، فراوانی‌اندیشی و یکتایی در ذات ما هستند و عوض نمی‌شوند. درحالی‌که محدودیت، فناپذیری، تنگ‌نظری و سایر خواص من‌ذهنی، توهمی بوده و جزو ذات ما نیستند.

نکته ۶:

حادث‌ها حواس ما را پرت می‌کنند تا نتوانیم درک کنیم که ما خودِ خوشبختی، شادی و زندگی هستیم، اگرچه این چیزها را از همانیدگی‌ها می‌خواهیم.

نکته ۷:

اگر از کسی بدمان می‌آید به‌خاطر چیزهای حادث مانند ملیت، دین، باور و نژاد است، درحالی‌که ما از یک هشیاری واحد هستیم و مقصود این است که به آن زنده شویم. پس باید به هم کمک کنیم و تفاوت‌های سطحی را که حادث هستند جدی نگیریم. درواقع مه‌لقایی ما که روشن شدن به شمع زندگی یا مرکز عدم است، با تشعشع به بقیه کمک کرده و آن‌ها را آگاه می‌کند که از جنس زندگی هستند.

گرم شوی شب، تو به خورشیدِ غیب
چشم تو را باز کند توتیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

-توتیا: سرمه، سنگی معدنی که اطبای قدیم آن را در معالجه بیماری‌های چشمی و تقویت بینایی به کار می‌بستند.

اگر در شب دنیا که با من ذهنی از همانیدگی‌ها نور و شادی می‌خواهی، فضا را باز و مرکز را عدم کنی، خداوند به صورت خورشیدِ غیب از درونت طلوع خواهد کرد و با عشق و لطافتش گرم خواهی شد. در این صورت توتیا یا برکتی که از آن‌ور می‌آید، چشم تو را که با همانیدگی‌ها بسته شده، به صورت سرمه باز می‌کند.

نکته ۱:

اگر ما تا ده سالگی به عنوان من ذهنی صحبت می کنیم، پس از ده سالگی باید شمس تبریزی یا خورشید غیب از مرکزمان بالا بیاید و صحبت کند و ما دیگر بر حسب ذهن و همانیدگی ها حرف نزنیم و خاموش شویم.

نکته ۲:

گرمايشی که از همانیدگی ها می گیریم، مصنوعی است و خوشی حاصل از آن ها کافی نیست. چیزهایی هم که من ذهنی ساخته، در ذات ما نیست، بلکه عارضی یا تحمیلی است، یعنی مانند عوارض بیماری، ناچاریم آن را تحمل کنیم، تا زمانی که با تربیت گرفتن و آموختن از ابیات مولانا از آن پاک شویم.

امشب استیزه گُن و سر مَنه

تا که بینی ز سعادت، عطا

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

امشب یعنی از ثانیۀ صفر که وارد جسم شدی تا موقع مرگ، پایداری یا صبر و شکر کن، فضا را نبند و مرکز را عدم نگه دار. در ذهن ن خواب و سرِ زندگی یا اَلست را زمین نگذار و از دست نده تا از سعادت و خوشبختی نصیب ببری.

نکته ۱:

استیزه یا مقاومت در این بیت معنای مثبت دارد و با مقاومت من ذهنی که آن را بد می دانیم، یکی نیست.

نکته ۲:

ما بدنمان نیستیم که ساخته می شود و پس از مدتی از هم می پاشد. اصل ما را نمی شود ساخت. فقط
موظفیم تا قبل از مرگ جسمی از این بدن مواظبت و نگهداری کنیم. البته اگر مرکزمان عدم باشد، بدنمان
تا زمان مرگ سالم می ماند.

جلوه‌گه جمله بُتان در شب است
نشنود آن کس که بِخُفت «الصَّلا»
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

-الصَّلا: به هوش باشید.

محل جلوه تمام زیبارویان و انسان‌هایی مثل حافظ، مولانا، عارفان و پیغمبران که به اَلست شکوفا می‌شوند، در همین شب جسم یعنی بین تولد و مرگ است نه بعد از مردن. به هوش باشید و بشنوید، زیرا کسی که در سبب‌سازی و خوابِ ذهن است و از طریق همانیدگی‌ها و حادث‌ها می‌بیند، این نکته را که جلوه‌گاه این انسان‌ها در شبِ دنیا است نمی‌بیند و نمی‌شنود.

نکته:

آیا حواسمان هست که فرصت زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند همین الآن یعنی فاصله بین ثانیه صفر تا مردن است و باید قبل از مرگ جسمی مان، به صورت آلت که بُت زیبای زندگی است، بدرخشیم؟

موسیٰ عمران نه به شب دید نور
سوی درختی که بگفتش: «بیا»؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

مگر نه این که حضرت موسی در شب جسم و بین ثانیة صفر و مردن، نور خدا را در درختی دید که درواقع
به صورت هشیاری بی فرم در وجودش قرار داشت و به او گفت: «بیا»؟

نکته ۱:

پدیده‌های مربوط به حادث‌ها دیگر به موسی لذت نمی‌داد، مثل ما که از یک زمانی دیگر خانه و خانواده و فامیل داشتن، مهمانی رفتن، طلا انداختن و پُر دادن، برایمان بی‌معنی می‌شود و هیچ‌کدام به ما لذتی نمی‌دهد. همان‌طور که آن محیط دردافزا به موسی فشار آورد تا نور را دید، زندگی هم به وسیلهٔ دردها به ما فرداً و جمعاً فشار می‌آورد تا فضا را باز کنیم و نور را ببینیم.

نکته ۲:

وقتی ما فضا را باز می‌کنیم و عین این فضا می‌شویم و هشیاری روی هشیاری منطبق می‌شود، متوجه می‌شویم که ما انسان‌ها این تصویر ذهنی نیستیم، بلکه همه امتداد خداییم و باید اقرار به اَلست کنیم همان‌طور که موسی اقرار کرد.

نکته ۳:

خدا به موسی گفت: «پای‌افزار یا کفشت را بیرون کن چرا که در وادی مقدس طوی هستی.» کفش معادل ذهن و هشیاری جسمی و وادی مقدس طوی نماد فضای گشوده‌شده است، پس باید با فضاگشایی من‌ذهنی را دور انداخت و هشیاری را از آن رها کرد.

نکته ۴:

۹۹/۹۹ درصد بدن ما خالی است و اگر با دید خدا نگاه کنیم، این خلأ درواقع درخت زندگی و نور وجود ماست که با یک‌سری کدِری که چهار بُعد ما از جمله جسم ماست همراه شده‌است.

(قرآن کریم، سورۀ طه (۲۰)، آیه ۹-۱۲)

« وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى. »

« آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ »

« إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى. »

« آن گاه که آتشی دید و به خانواده خود گفت: درنگ کنید، که من از دور آتشی می بینم، شاید برایتان پاره ای از آن آتش بیاورم یا در روشنایی آن راهی بیابم. »

« فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. »

« چون نزد آتش آمد، ندا داده شد: ای موسی، »

« إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. »

« من پروردگار تو هستم. پای افزارت را بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی. »

رفت به شب بیش ز ده‌ساله راه
دید درختی همه غرقِ ضیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

موسی در همین شبِ جسم، راهی را که بیش از ده سال یعنی مدت بسیار زیادی برای تکامل هشیاری طی کرده بود، پیمود و در یک لحظه به او زنده شد، درحالی که هشیاری او همچنان در جسم قرار داشت. سپس درختی را دید که غرق در نور بود.

نکته ۱:

ما از خدا جدا شده‌ایم تا دوباره به او پیوندیم و امکان زنده شدن به زندگی و بیداری از خواب ذهن فوراً در یک لحظه برایمان میسر است.

نکته ۲:

همه کائنات درواقع یک درخت نور و از جنس هشیاری هستند، نه از جنس ماده حادث، ولی این را نمی‌توان با دیدِ ذهن تماشا کرد.

نی که به شب، احمدُ معراج رفت
بُرد بُراقیش به سوی سَمَا؟
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

—بُراق: مرکوبِ خاصِ حضرت رسول اکرم (ص) در شبِ معراج
—سما: سماء، آسمان

نه این که حضرت رسول در شبِ جسم به معراج رفت و بُراق یا مرکبش که هشیاریِ منطبق بر هشیاری
است او را به سوی آسمان برد و به بی‌نهایت و ابدیت خدا تبدیل شد؟

نکته ۱:

از نظر مولانا این طوری نیست که حضرت احمد یا حضرت رسول یک دفعه با حرکت جسمی به این آسمان ظاهری رفته باشد، بلکه منظور، رفتنِ او به آسمان درون است.

نکته ۲:

بُراق اسب یا الاغ یا چیزی که در آسمان بپرد نیست. براق هشیاری ماست که با فضاگشایی بر هشیاری زندگی منطبق می شود. درواقع آلت سوار آلت و از جنس خودش می شود.

نکته ۳:

اگر ما به بچه‌هایمان یاد بدهیم که خیلی سُبک با ذهن همانیده بشوند، کما این که با خواندن ابیات مولانا خواب ذهنی‌شان سُبک می‌شود، فوراً بیدار شده و می‌فهمند که نباید با چیزها همانیده شوند.

نکته ۴:

ممکن است پرسیم حضرت رسول چطور سوار بر بُراق به سوی آسمان درون رفته ولی ما نمی‌توانیم؟
مولانا پاسخ می‌دهد برای این که ایشان چشمش نلغزید و هیچ چیزِ ذهنی را به مرکزش نیاورد و جزو عقلِ کل شد، ولی ما چشمان می‌لغزد.

(قرآن کریم، سورۃ اسراء (۱۷)، آیه ۱)
«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.»

«منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را برکت داده‌ایم سیر داد، تا بعضی از آیات خود را به او بنماییم، هرآینه او شنوا و بیناست.»

روز پی کسب و شب از بهر عشق
چشم بدی تا که نبیند تو را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

روز موقعی است که تو برای کسب و کار بیرون، از ذهنت استفاده می کنی و وقتی کارت تمام شد دوباره به شب جسم برمی گردی و برای عشق، ذهنت را تعطیل می کنی تا چشم بد من ذهنی خودت و دیگران تو را نبیند، چراکه وقتی ذهن کار نکند، چشم بد هم کار نمی کند.

نکته ۱:

منظور از عشق در این بیت، عشق زمینی نیست، بلکه راز و نیاز با خداست.

نکته ۲:

شب و روز در این بیت، شب و روز معمولی نیست. درواقع این طور نیست که انسان فقط در شب به حضور برسد و اگر یک جایی همراهش روز باشد، دیگر به حضور نرسد و به خدا زنده نشود. منظور از شب، شبِ جسم و هشیاری به شب افتاده ماست.

(قرآن کریم، سورۀ قصص (۲۸)، آیه ۷۳)
«وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.»

«و از رحمت او آن که برای شما شب و روز را پدید آورد تا در آن یک بیاسایید و در این یک به طلب روزی
برخیزید، باشد که سپاس گوید.»

خَلْقِ بَخْفَتند، ولی عاشقان
جمله شب، قصه کُنان با خدا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

مردم عادی به این ابیات گوش نمی دهند و در ذهن می خوابند، ولی عاشقان که به پیغام مولانا گوش می کنند، در تمام شب یعنی از ثانیۀ صفر تا مردن، فضا را باز و با خدا راز و نیاز می کنند تا خداوند با «قضا و کُنْ فکان» وضعیت های زندگی را برایشان پیش بیاورد و قصه زندگی شان را بنویسد.
نکته:

قصه زندگی انسان دو جور نوشته می شود: یکی به وسیله سبب سازی ذهن و دیگری به وسیله «قضا و کُنْ فکان»، که معادل گشوده شدن زندگی به روی او و زنده شدنش به بی نهایت و ابدیت خداست.

گفت به داوود، خدایِ کریم:
هر که کند دعویِ سودایِ ما
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۵۸

خداوند کریم به حضرت داوود گفته که هر کسی ادعای عشق ما را داشته باشد،
(ادامه در بیت بعدی)

چون همه شب خفت، بُود آن دروغ
خواب کجا آید مر عشق را؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

اگر همه شب یعنی از ثانیة تولد تا زمان مرگ، در خواب ذهن باشد دروغ می گوید و عاشق ما نیست. اگر کسی عاشق ما باشد، کجا خواب به چشمش می آید و به خواب ذهن و همانیدگی می رود؟
نکته ۱:

چگونه می توانیم همه شب را تا این جا در ذهن بخوابیم، بر حسب همانیدگی ها ببینیم و بین حادث و اصل خودمان که آلت است هیچ فرقی نگذاریم، بعد باز هم ادعا کنیم عاشق خدا هستیم و می خواهیم به او زنده شویم؟ اگر واقعاً می خواهیم به این پیغام عمل کنیم باید از لحظه ای که آن را می شنویم، از خواب ذهن بیدار شویم.

نکته ۲:

وقتی می‌گوییم چیزهای حادث از جمله بدنمان برای ما مهم نیستند، معنی‌اش این نیست که این بدن خراب بشود. اتفاقاً اگر با بدنمان همانیده نباشیم و مرکزمان از جنس عدم باشد، بدن ما از خرد زندگی و تابش نور ایزدی برخوردار می‌شود و سالم‌ترین حالتش را پیدا می‌کند و از هیجانات منفی من ذهنی در امان می‌ماند.

نکته ۳:

هر کسی من ذهنی دارد حسود است چون به زندگی وصل نیست و تنها راه پیدا کردن ارزش را در مقایسه خودش با دیگران می‌داند. حسادت، عارضه تحمیلی من ذهنی است و جز فضاگشایی، تلاش برای موفقیت و رعایت قانون جبران چاره‌ای ندارد.

ز آن که بُود عاشقِ خلوت طلب
تا غمِ دل گوید با دلربا

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

برای این که عاشقِ دنبال خلوت یا فضای گشوده شده می گردد تا منظور دلش را با دلربا که خداوند یا انسان زنده شده به زندگی مانند مولانا است بگوید.

نکته ۱:

دلربا کسی است که دل ما را می‌دزدد؛ البته باید از جنس عشق باشیم و مرکزمان عدم باشد که به وسیلهٔ دلربایان جذب شویم.

نکته ۲:

عاشق خلوت‌طلب، سکوت و خلوت را دوست دارد تا منظور دلش را که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداست با او در میان بگذارد، درست برعکسِ من‌ذهنی که ازدحام، تفرقه و همانیدگی را دوست دارد و انسان‌ها را به صورت جسم می‌بیند و دنبال کسب هویت از آن‌هاست.

تشنه نَخْشِید، مگر اندکی
تشنه کجا، خوابِ گران از کجا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

کسی که تشنه آب حیات است، می داند که آب همانیدگی ها مضر و سمی و من دهنی خروّب است، بنابراین
فضا را باز می کند تا آب حیات از آن ور بیاید و دیگر به خواب ذهن نمی رود، مگر اندکی که برای کسب و
کار نیاز دارد. تشنه آب حیات کجا؟ خوابیدن در ذهن کجا؟ این ها با هم جور نیستند، زیرا تشنه نمی خوابد.

چون که بَخُسپید، به خواب آب دید
یا لبِ جو، یا که سبو یا سقا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

تشنه آب حیات وقتی بر حسب حضور می‌خواهد، خواب آب حیات را می‌بیند. اول متوجه می‌شود که لبِ جوی نشسته و با فضاگشایی او این آب رد می‌شود. پس از مدتی که همه همانیدگی‌ها و دردها افتادند، او تبدیل به سبو یا سقا می‌شود و آب حیات را به جهان می‌ریزد و این را مدام انجام می‌دهد. [سبو کاسه‌ای است که به وسیله آن از آن‌ور آب حیات به این جهان می‌ریزد و سقا هم خودِ خداوند است.] نکته ۱:

مولانا دوجور خواب توصیف می‌کند: یکی خواب ذهن که مضر است، یکی فضای گشوده‌شده. درواقع با توجه به این که در جسم هستیم، فضای گشوده‌شده هم یک‌جور خواب است و وقتی از جسم جدا شویم آن خواب تمام می‌شود.

نکته ۲:

وقتی بدون دست و پای ذهنی تماشاگر باشیم، می بینیم که با فضاگشایی ما آب حیات رد می شود و رنج هایمان را شفا می دهد و آگاه می شویم که دردها به دردمان نمی خورند و باید بیفتند. این همان لب جوی نشستن است.

نکته ۳:

این رقص مولانا یا سماع که یک دستش بالا و دست دیگرش پایین است، نشان این است که آب را از عرش می گیرد و به فرش می ریزد.

جملهٔ شب می‌رسد از حق خطاب:
خیز غنیمت شمر، ای بی‌نوا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۵۸

در تمام شب و تا زمانی که انسان در جسم است، از خداوند به او خطاب می‌رسد: «ای بی‌نوا که در ذهن، خودت را اسیر و بدبخت کرده‌ای و نوکر همانیدگی‌ها شده‌ای، بلند شو و این فرصت عمر را که هفتاد هشتاد سال است، غنیمت بشمار.» اگرچه من‌ذهنی با هشیاری جسمی این پیام را نمی‌شنود.
نکته:

هرجا کلمهٔ «راجعون» یا «ارجعی» هست، مربوط به این موضوع است که از طرف زندگی برای انسان پیغام می‌آید که بلند شو و فرصت را غنیمت شمار.

(قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۹)
« وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا. »

«پاره‌ای از شب را به نماز خواندن زنده بدار. این نافله خاص تو است. باشد که پروردگارت، تو را به مقامی پسندیده برساند.»

ورنه پسِ مرگ، تو حسرت خوری
چون که شود جانِ تو از تن جدا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

اگر خطاب «ارجعی» را نشنوی و در خواب ذهن باقی بمانی، پس از این که به مرگ جسمی بمیری و روح و
جانت از تن جدا و بدنت متلاشی شود، حسرت خواهی خورد.

نکته ۱:

حسرت انسان پس از مرگ جسمی آن است که فرصت زنده شدن به منظور اصلی خدا یعنی بی‌نهایت شدن از طریق «گرمنا» و «کوثر» و عرضه عشق به جهان را از دست می‌دهد.

نکته ۲:

بنا بر آیه قرآن، انسان‌هایی که فکر می‌کنند تا زمانی که در این جسم هستند به خدا زنده نمی‌شوند و قیامت انسان بعد از مرگ اتفاق می‌افتد و به دو مثال غزل یعنی حضرت موسی و حضرت رسول که در شب دنیا به حضور رسیدند توجه ندارند، زیان کرده‌اند.

(قرآن کریم، سورۃ انعام (۶)، آیه ۳۱)
« قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا ... »

«زیان کردند آن‌هایی که دیدار با خدا را دروغ پنداشتند. و چون قیامت به ناگهان فرا رسد، گویند: ای حسرتا بر ما به خاطر تقصیری که کردیم...»

جُفت بُردند و زمین ماند خام
هیچ ندارد جز خار و گیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

-جُفت: دو گاو که برای شخم زدن زمین پهلوی هم می‌بندند.

با مرگ جسمی ما، جفتِ روح را که تنِ ماست می‌گیرند و می‌برند و زمین ذهن که باید شخم زده شود، خام و شخم‌نزده باقی می‌ماند و هیچ‌چیز غیر از خارِ دردهای من‌ذهنی و گیاهِ همانیدگی‌ها در آن وجود ندارد. [در این بیت جسم و روح به دو گاوی تشبیه شده‌اند که با هم زمین را شخم می‌زنند. انسان نیز باید تا زمانی که در جسم زنده است، زمین ذهن را شخم بزند و آن را از علف‌های هرزِ دردها و همانیدگی‌ها پاک کند.]

نکته ۱:

آیا می‌خواهیم موقع مُردن متوجه شویم که واقعاً سرمان کلاه رفته و فرصت این را که جسم و روح ما با هم زمین ذهن را شُخم بزنند از دست داده‌ایم؟

نکته ۲:

تا زمانی که در جسم زنده هستیم باید ابیات را بخوانیم و با کار روی خود، درد و خرافات انباشته شده در ذهن را شُخم بزنیم. این موضوع نیاز به کار کردن عمیق روی خود دارد و با برخورد سطحی با این دانش نمی‌توان همهٔ خارهای من‌ذهنی را از ریشه کند.

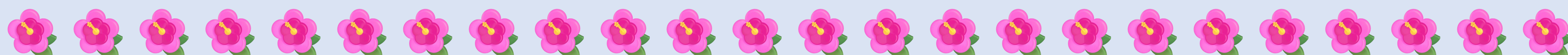
من شدم از دست، تو باقی بخوان
مست شدم، سر شناسم ز پا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

اینک من از خواب بیدار و از کنترل ذهن خارج شده‌ام و همانیدگی‌ها قدرت آمدن به مرکز مرا ندارند. من
مست شده‌ام، فضای درونم گشوده شده، دست و پای ذهنی ندارم و سر از پا نمی‌شناسم. خدایا من دیگر
حرفی نمی‌زنم، باقی مطلب را تو بخوان.

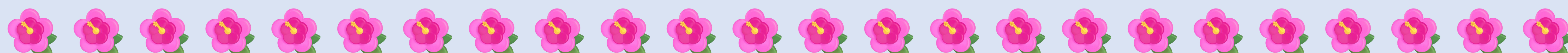
شمسِ حقِ مَفخرِ تبریزیان
بستم لب را، تو بیا برگشا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

ای آفتاب حق که از مرکز من طلوع کرده‌ای و افتخار کائنات هستی، من از زیر نفوذ حادث‌ها بیرون آمده و به الست اقرار کرده‌ام. ذهنم ساکت شده و لب را بسته‌ام. حالا تو بیا لب‌ت را باز کن و در من حرف بزن.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com